بسمه تعالی

شماره آرشیو : 1306

گاهی کسی وصی قرار می دهد برای خودش.علاوه بر وصی،ناظر هم معین می کند.حالا آیا ناظر وظیفه اش چی هست؟شرعا این تابع نظر خود موصی ست که وصیت می کند اصلا برای چی ناظر معین می کنند گاهی از اوقات خود اون موصی نسبت به وصی اطمینان کامل ندارد مسامحه نکند در عمل به وصیت احتمال می دهد که در عمل به وصیت مسامحه کاری کند سهل انگاری کند ولی به ناظر اطمینان دارد که او دقیق است و مراقبه که عمل به وصیت بشود خب در این صورت ناظر معین می کند به این منظور که اگر دید وصی تاخیر می کند در عمل به وصیت،او اعتراض کند و او را وادار کند که به وصیت عمل کند.پس گاهی به این جهت اینکه نکند که وصی تاخیر کند در عمل به وصیت،سهل انگاری کند و گاهی از اوقات نه.سهل انگاری نمی کند مطمئنه که عمل طبق به وصیت عمل می کند و الا اینکه به تشخیص او خیلی اطمینان ندارد بر خیراتی که باید مثلا صرف بشود اطمینان به تشخیص او ندارد میگه ممکنه او در تشخیص مصلحت اقتضا کند اشتباه کند مثلا ولی به ناظر مطمئنه که آدم مُشَخِصیه.آدمی ست که خوب تشخیص می دهد او را معین می کند که این وصی تحت نظر او عمل کند.اونوقت در فرض اول وصی مستقل در عمل است.در عمل مستقله منتهی نکند که تاخیر کند ناظر معین می شود و اونجا عمل وصی مشروط به نظر ناظر نیست.خود مستقل در عمله منتهی تاخیر نکند اون ناظر برای جلوگیری از تاخیر است و در دومی نه.در دومی وصی مستقل در عمل نیست نمی تواند مستقلا عمل کند بلکه باید حتما از ناظر نظر خواهی کند که می خواهم فلان عمل را انجام بدم فلان مصرفی را می خواهم مثلا معین کنم که به مصرف برسد شما توافق دارید یا نه.اینجا توافق ناظر لازمه در دومی که اگر خود وصی بر فرض طبق خواسته ی موصی هم عمل می کند تاخیر نمی کند و طبق خواسته ی موصی هم عمل می کند ولی تا از ناظر نظر خواهی نکند عملش نافذ نیست.این استقلال در عمل ندارد.بر فرض اول وصی مستقل در عمل است.در مقام عمل نیازی به این ندارد که توافق ناظر را هم جلب کند.توو اونجا ناظر فقط برای این بود که این تاخیر نکند در عمل به وصیت.خب تاخیر نمی کند ولی مشروط به نظر ناظر هم نیست مستقل در عمله.اما در دومی اینطور نیست.بر فرض اینکه تاخیر هم نمی کند طبق نظر موصی هم عمل می کند اما چون از ناظر توافق نگرفته این عملش نافذ نیست پس دو جور می شود ناظر و این ناظر فقط به منظور اینکه وصی تاخیر نکند اعتراض می کند ولی در دوم نه.اصلا نظر او لازم است تا موافقت نکند با وصی عمل وصی نافذ نخواهد بود.این دو جور پس ناظر در اولی وصی مستقل در عمل هست ولی در دومی مستقل در عمل نیست بلکه باید با توافق در عمل باشد ولذا خیلی کار خوبی نیست بعضیا هی وصی معین می کنند ناظر معین می کنند و گاهی از اوقات به وصی هم اطمینان دارد کسی واقعا ولی برای تعارف که میخواد بکنه حالا مثلا من اگر پسر دومم را ناظر قرار بدهم بدش بیاد فرض بفرمائید از این چیزها.بله با اینکه مطمئن هم هست این پسر بزرگش مثلا نه خوبه هم تاخیر نمی کند هم مُشَخِصه اینها خوبه.گفتند که بدشون نیاد اون طرف اون هم ناظر معین می کند گاهی چیزهای دیگه.خب این مایه ی معطلی می شود مثلا وصی می خواهد عمل کند از اون ور ناظر هعم باید باشه دیگه از اون نظر خواهی کند.این مایه ی تاخیر می شود خودش قهرا یعنی وصی وقتی مستقل در عمل نشد این قهرا تاخیر هم می شود گاهی ناظر مسافرت رفته نیست غایبه این می خواهد عمل کند و اگر تاخیر بشود چه بسا ضرر دارد از طرفی هم ناظر نیست خب این مایه ی معطلیه.بله اونجایی که واقعا خوف این دارد که وصی تاخیر کند یا اینکه به تشخیص او اطمینان ندارد خب حالا در اینجاها خوبه ناظر معین کند ولی اگر انیجور نیست واقعا وصی آدم معتمدی است و واقعا اعتماد به او دارد مسامحه کار نیست مُشَخِص هم هست خودش تشخیص مصالح هم می دهد خب اگر اینه خب چه احتیاجی دارد به اینکه حالا کسی را ناظر معین قرار بدهد برادرش را ناظر قرار بده پسرش را ناظر قرار بده اینها خیلی کار خوبی نیست بهرحال آنجائی که ناظر معین می کنند به این کیفیته.گاهی ناظر فقط به منظور جلوگیری از تاخیر در عمل به وصیته گاهی نه.برای تشخیص مصالح است که چون مصالح را وصی تشخیص نی دهد ناظر معین می کنند که تشخیص مصالح بدهد.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

ذَٰلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ

ما در ضمن آیات دو جمله داریم.نظیر هم یکی همین ذَٰلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ ،

ذَٰلِك اشاره به اینه که این مناسک حج بود اجمالا گفتیم این مناسک حج بود حالا هر کسی که حرمتهای خدا را تعظیم کند در نزد پروردگارش مورد رحمت و لطف خداست. خَيْرٌ لَهُ هر کسی که حرمتهای خدا را بزرگ بشمارد حُرُمَات جمع حرمته.حرمت یعنی هر کاری که واجب الاحترام است لازمه احترام او رعایت بشود هر که برنامه های خدا را که همه اش حرمته خداوند برنامه هایی را که معین کرده واجباتی محرماتی دستورات خداوند همش حرمته واجب الاحترامه هر که دستورات خدا را محترم بشمارد تعظیم کند عظمت برایش قائل بشود در کنار ربّش وقتی افتاده در دامنه ربوبیت او کسی که افتاد در دامن ربوبیت خدا که او را می پروراند از نقص به کمال می رساند باید تعظیم کند حرمات خدا را این معلومه اون کسی که خودش را انداخته است در دامن ربوبیت خدا که خدا می خواهد او را بپروراند و میخواد به کمال برسد این حتما باید تعظیم حرمات کند.اگر این آدم به فرامین خدا احترام نگذارد مسلم تحت ربوبیت قرار نگرفته اون کسی ربوبیت را می پذیرد که تسلیم باشد دیگه مانند موم که در دست انسان است به هر شکلی که اومی خواهد به اون شکل درمیاد ادم یک موم در دست خودش گرفته می تواند به هر شکلی دربیاورد شکل انسان بسازد شکل مثلا روباه بسازد شکل آهو بسازد شکل در نزد خودشه انسان مربوب باید دست ربّش مانند موم در دست انسانی باشد که به هر شکلی که می خواهد به اون شکل درآید تسلیم باشد در مقابل ربّش.از خود چیزی اظهار نکند.بعد از اینکه خدا را شناخته چون مسائل فرعی بعد از مسائل اصلیه کسی که خدا را شناخته به ربوبیت و به حکمت لایتناهی این چاره ای ندارد باید در دامن پروردگارش بیفتد آنچه که او گفته عمل کند حالا اعم از اینکه با عقل خودش هم منطبق درآید یا در نیاید.ما بعد از اینکه خدا را به حکمت لایتناهی شناختیم و عقل خودمان را هم محدود شناختیم می فهمیم عقل ما محدوده همان گونه که بینایی ما محدوده شنوایی محدوده درک عقلی ما هم محدوده از اون طرف خدا نامحدوده انسان عاق می فهمد که نامحدود در محدود نمی گنجد.این معلومه یک اقیانوس بی کران در یک استکان نمی گنجد.عقل ما و درک ما یک استکان کوچکه حکمت خدا نامحدوده.کی توقع دارد مصالحی که خداوند در احکام خودش دارد من بفهمم این قابل درک نیست برای اینکه او حکیم لایتناهی ست و من درّاک متناهی هستم محدود هستم.هیچ توقعی نیست یعنی آدم عاقل بعد از ایمان به این مطلب هیچ توقع ندارد که احکامی که خدا در دین فرموده من بفهمم فلسفه اش چیه؟مثلا سر این مطلب چیه؟این قابل درک برای انسانها نیست اگر فوائدی هم گفته اند فوائدی هست نه اینکه حالا اسرار احکام بر کسی معلوم باشد اسرار احکام بر ما معلوم نیست.ممکنه فوائدی از احکام برای ما قدری شناخته شده باشد به هر حال ربّه عِنْدَ رَبِّهِ اون آدمی که خودش را در دامن ربوبیت انداخته است و مانند موم خود را در دست او می داند این باید يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ باید حرمتهای خدا را تعظیم کند عظمت برایش قائل بشود ولو اینکه خودش درک نکند.اخه این شجره ی منعیه ی حضرت آدم ؟ع؟ تنها منحصر به خودش نیست تنها آدم ابوالبشر ؟ع؟ نبوده که شجره ی منعیه ای داشته که مورد امتحان قرار گرفته.همه ی ما داریم این شجره ی منعیه را اولاد آدم هستیم دیگه.همانطور که آدم چنین بود ما هم چنینیم.همه ی هر صنفی از اصناف بنی آدم شجره ی منعیه ای دارند در مورد امتحان قرار می گیرند باید مراقب باشند اون شجره ی منعیه را جلویش نروند لَا تَقْرَبَا هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ این منحصر به او نیست همه ی ما چنینیم.هر کسی در حد خودش شجره ی منعیه دارد مورد امتحان قرار می دهند بله خیال کرده اید شما را ما امتحان نکنیم؟ أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ خیال کرده اند مردم همین که گفته اند من مومن شده ام ایمان به خدا و وحی و معاد آوردم دیگه در صحنه ی امتحان قرار نمی دهیم آزمایش نمی کنیم؟شجره ی منعیه سر راهش نمی آوریم که ببینیم از اون می خورد یا نمی خورد؟این جور نیست تنها پدر شما نبوده شما هم همینجورید برای شما هم ما داریم در صحنه ی امتحان شما را قرار می دهیم شجره ی منعیه را نشان می دهیم شما هم می فهمید بعد میگید آقا چجوره حالا؟عمل می کنید یا نمی کنید هر کسی شجره ای دارد.تالوت وقتی لشکریان خودش را حرکت می دهد با جبار زمانش بجنگد خب حرکت داده لشکر مومنند اهل ایمانند.رسیدن کنار یک نهر آب صاف و زلالی.خب تشنه هم هستند و بیابان و گرما و آفتاب سوزان و رسیدم کنار آب دیگه.خب هرکسی هر تشنه ای کنار آب برسد می خواهد آب بخورد دیگه.آب صاف و زلال هم هست.هیچ اشکالی هم ندارد همینجا شجره ی منعیه خواند برایشان إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُم بِنَهَرٍ خدا می خواهد شما را با همین نهر آب امتحان کند.بهشان نشان دادن دیگه.به آدم و حوا هم نشان دادن.گفتند این شجره ی منعیه است.شیطان می خواهد با همین شما را گولتان بزند.مراقب باشید گول نخورید.بی خبر هم نبودند آگاه بودند.خب در عین حال رفتند به سمت اون شجره ی منعیه گرفتار شدند همینجور لشکر تالوت رسیدند کنار آب زلال و صاف فرمان رسید که إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُم بِنَهَر این نهر وسیله ی امتحان شماست مراقب باشید اینجا مَن شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَن لَّمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ بله هر کسی از این آب بخورد از من نیست.خیلی روشن گفت.حالا میخواد مومنید شما واقعا ایمان به من آورده اید ایمان به خدا آورده اید.دستور شما اینه.هرکه از این آب صاف و زلال بخورد از من نیست.هر کسی نخورد از من است.مگر غُرْفَةً خب حالا یه غرفه ای هم کسانی بخورند یک مشت آب بردارند یک مشت آب خب خیلی نافع به حال نیست.یک مشت آب توو بیابان و گرما زده بعد حرکت و حرارت و با یک مشت آب سیر نمی شوند ولی به هر حال این مقدار به شما اذن داده شده. غُرْفَةً یک غرفه اگر خوردید عیبی نداره.بقیه حق ندارید بخورید حالا اینجا شیطان وسوسه میکنه دیگه کمااینکه آدم و حوا را هم وسوسه کرد.بله عیبی ندارد بخورید برای اینکه بنا شد شما اگر بخورید ملک می شوید خالد می شوید چی می شوید ملک لا یَبیا به سراغتان میاد خب اینجاها میاد.خب چرا آب نخوریم؟خب ما که تشنه هستیم و گرما زده که هستیم.آب صاف و زلال هم که هست.چرا نخوریم؟تازه بخوریم خوبه.برای اینکه ما می خواهیم جنگ کنیم دیگه با دشمن.آدم آب بخورد قوی بشود بعتر نمی جنگد؟خب وسوسه ی شیطانه دیگه.خب یعنی چه این چه فایده ای دارد؟این چه فلسفه ای دارد؟تشنه کنار آب صاف و زلال هیچ کم هم نیست کمبود هم بیاد.کم داشته باشید.انقدر آب صاف و زلال خب چرا نخوریم؟چه فلسفه ای دارد؟فلسفه ی بهتر که بخوریم که قوی بشویم و با دشمن بجنگیم دیگه.خب این خودش شجره ی منعیه است.اون کسی که بخورد از ما نیست و اون کس که نخورد از منه ولو اینکه حالا سیرش نکند.برای شما معلومه خب چه سّری دارد چه فلسفه ای دارد آدم تشنه کنار آب رسیده آب صاف و زلال اگر هم بخورد قوی تر می شود با دشمن بهتر می جنگد.خب چرا نخوریم؟خب صحنه ی امتحان است.امتحان خدا همینه بنا نیست که اون کاری که دستور داده اند منفعت داشته باشد یک فایده ی بهداشتی فایده ی اقتصادی فایده ی سیاسی فایده ی اجتماعی این مطرح نیست تعبد،اونی که در دین کمال است برای انسان تعبده.تعبد کماله.خدا اگر لطفی می کرد ما میفهمیدیم.اصلا تعبد چه کمالیه؟ما خیال می کنیم که بله اگر فلان کاری که انجام می دهیم به ما یک منفعت بدنی می رساند مثلا اوره ی خون ما کم می شود قند ما پایین می آید فشار خون ما کم می شود مثلا یک فایده ی سیاسی دارد یک فایده ی اجتماعی میگیم به به.آفرین بر این اسلام آفرین بر دین.چه احکام عالی دارد.اینجوری خیال می کنیم اینکه کمال خیال اینکه مثلا روده ها معده ها پاک می شود کماله.بدن چاق بشود کماله.فرض بفرمایید قاعده ی سیاسی اقتصادی کماله.اونی که کمال اعلی ست جلب رضای خداست.خدا را منتهی ما شناختیم یک کلمه خدا میگیم و رد میشیم دیگه.ما شناخته ایم چاقی بدن را شناخته ایم سلامت بدن را شناخته ایم.پول داشتن شناخته ایم بله سیاست پیش برود شناخته ایم.اقتصاد کامل بشود شناخته ایم.اینها را شناخته ایم ولی خدا را نشناخته ایم.کاری بکنم که اون کار هیچ فایده ای ندارد.فقط کار رضای خدا درش هست.فقط تعبد است.همین که تسلیم شده ام در مقابل او این کمال است.آدم با یک پولداری مثلا رفیق بشه می گویند چون پولداره بهش خم می شوند تا حد رکوع هم خضوع می کنند برایش.چون پولداره.می خواهند رضایت این جلب بشود دیگه.یک آدم عاقلیه بچه هاشون رو میاورند پیش پولدارها مثلا خم بشو سلام کن مثلا.می خواهد تربیت کند.یک پولدار که می بیند به بچه اش میگه به پولدارها سلام کن خضوع کن پیش زور دار میاد این مثلا مدیر کل این وزیر این وکیل بهش سلام کن مثلا.ولی در خدا چی؟آیا خدا به اندازه ی یک پولداری و یک زورداری جمال ندارد؟به قدر یک چشم و ابروی مشکی خدا جمال ندارد؟در مقابل پولدار خضوع کن برای جلب رضای او کار کن.برای جلب رضای زوردار کار کن برای اون جلب رضای اون معشوق و محبوب چشم و ابرو مشکی کار کن ولی خدا اینجور نیست اونی که ذات اقدسی که همه ی جمال ها از او نشأت گرفته همه ی قدرت ها در جنب او هیچ و پوچه اون قدرتمند رضای او لازم نیست؟اون جمیل مطلق جمال او لازم نیست؟اگر ما بشناسیم تعبد را عالی ترین فلسفه می دانیم.میگیم عالی ترین فلسفه ی احکام تعبد است.عالی ترین فلسفه ی دین اسلام است. إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ تسلیم شدن هر که تسلیم شد مرحبا.جناب ابراهیم و اسماعیل ؟ع؟ چرا انقدر بزرگ هستند؟مگر فرزند کشی هم چیزیه؟آدم سر بچه خودش را بخواباند بکشد ذبحش کند این چه فایده ای دارد؟واقعا چه فایده ای دارد؟این فایده ی عقلانی دارد اصلا عقل اجازه میده کدام عقل اجازه میده که پدر پسر جوان و محبوب دل خودش را بخواباند با خنجر سرش را بخواهد ببرد؟این چه فایده ای دارد؟آخه چه فایده ی بهداشتی چه فایده ی سیاسی چه فایده ی اقتصادی چه فایده ی اخلاقی؟هیچی ندارد.هیچ فایده ای ندارد اما این فقط تعبد.تعبد دارد.من بنده ام بنده باید فرمانبر باشد ولذا أَسْلَما  خدا هم که مدح می کند این دو تا بزرگوار را بعنوان اسلام مدحشان می کند أَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ چون مسلم شدند.تسلیم شدند در مقابل گفتار ما این مهمه.عالی ترین فلسفه ی شریعت و احکام الهی تعبد است.برای اصول عقائد تعبد است.این خیلی مهم نیست.اینجا تعبد است.کسی فکر خودش را به کار می افکند با ادله و براهین عقلیه اثبات صانع می کند در عالم.اثبات نزول وحی می کند اثبات ارسال رسل و انزال کتب می کند و اثبات عدل می کند و اثبات امامت و ولایت می کند.همه ش با عقل و برهان عقلی تمامه.این مهم در احکام شریعه است.در تعبدیات آنجا که آدم چون و چرا نکند عقلش نمی فهمد طبع می فهمد نه عقل اجازه میده فرزند کشی را نه طبع می پسندند فرزند کشی را.فقط خدا می پسندند اونی که خدا می پسندند اون کمال مطلقه. وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ اون کسی که حرمت خدا را تعظیم کند این مهمه.ولو من دنبال این می گردم که فلان مطلب فایده ی عقلی دارد اگر نفهمم عمل نکنم این دین نیست.این خدا پرستیه عقل پرستیه.چون عقلم می گوید خوبه انجام میدم.این عقل پرستیه چون طبعم می پسندند انجام می دهم این طبع پرستیه.کسی ازدواج کند چون تمایل طبیعی دارم این که دینداری نیست بخاطر دین ازدواج نکرده به خاطر طبعش ازدواج کرده یا مثلا دنبال کسب و کار بروم برای اینکه مثلا عقلا مدحم می کنند خب این که دینداری نیست این عقل پسندیه.طبع پسندیه پرستیه.اونی که خدا پرستیه همین که کاری انجام بدهم که نه عقلم می پسندند نه طبعم می پسندند خدا فرموده است وقتی که آب گیرت نیامد تیمم کن.دست بر خاک و سنگ بزن به صورت بکش حالا روشن فکرها بگویند چه فایده ای دارد؟آدم بخواد خودش دست بمالد و حالا وضو بگیرد بجای آب،خاک.من که می خواستم با آب خودم را تنظیف کنم حالا آب گیرم نیامد بدتر خودم را آلوده کنم دست به خاک بزنم این را عقل می پسندند؟این کار را نه عقل نمی پسندند.طبع نمی پسندند نه.اما خدا می پسندند چون خدا گفته این کار را می کنم من بنده ی خدا هستم نه بنده ی عقلم نه بنده ی طبعم.بنده ی خدا هستم اینجایی که او می گوید او که رضا دارد من توو خاکستر بغلطم می غلطم.تمام عمر هم توو خاکستر بغلطم می غلطم.برای اینکه عقلم قبول نکند مردم قبول نکنند بگویند دیوانه است.خب بگویند.اونی که خدا می پسنده اینه. وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ و چون غالب رب شده آخه بنده ی خدا رب را قبول کرده کسی که رب را قبول کرده مربوب او شده خب باید تعظیم حُرُمَاتِ اللَّهِ کند وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ از قلب ریشه می گیرد کسی که شعائر خدا را تعظیم می کند عظمت می دهد برای شعائر الهیه یعنی هرچه که علامت خداست و آنچه پرچم خداست آنچه نشانه ی خداست حالا هر چه باشد پرچم نماز دارد پرچم روزه دارد پرچم مناسک حج دارد طواف بیت دارد استلام حَجَر دارد رمی جمرات دارد سعی بین صفا و مروه دارد برای اینکه عقل نپسندند خب شیطان این را وسوسه می کند در همین جاها میگه خب شما بر فرض میگی که هاجر اون خانومی که 4000 سال قبل مثلا بچه اش تشنه بود و دنبال آب میگشت از این کوه به اون کوه می رفت خب بسیار خب شما چی میگید خب او دنبال آب می رفت از این کوه به اون کوه شما چی میگی حالا؟7بار از این کوه به اون کوه میروی شما برای چی میری؟او دنبال آب می رفت شما که دنبال آب نمی گردی برای چی میری؟اگر میگید ابراهیم ؟ع؟ می رفت ماموریت خودش را انجام بده بین راه شیطان آمد و می خواست مثلا برگرداند اون سنگ بهش زده شما برای چی سنگ می زنید؟او سنگ به شیطان می زده سر راهش بود مگر شما شیطان دیدید که سنگ می زنید در بیابان منا؟خب این شیطان وسوسه می کند میگه فلسفه اش چیه؟فایده اش چیه؟همین جاست انسان متقی بیدار است إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ انسانهای متقی روشن دلند.همین قدر دیدند وسوسه ی شیطانی ظلمتی در جانشان پیدا شد می فهمند این وسوسه ی شیطانه.میگه بله من شیطان دیدم.همین جا شیطان دیدم.منتهی جناب ابراهیم می خواست بره ماموریتش را انجام بده شیطان سر راهش آمد سنگ زد.من هم الان تو آمده ای سر راه من دیگه می خواهی وسوسه کنی مرا.از بندگی باز داری.چون شیطان خودش بنده نشد مطرود ابدی شد تمام همّش اینه که ماها را از عبادت باز دارد از بندگی باز دارد او می گفت چه فایده دارد سجده کنم؟همین بود می گفت سجده ی من در مقابل آدم خاکی چه فایده ای دارد؟من برای تو سجده می کنم.4000 سال هم سجده می کنم.یک سجده ی من ولی برای خاک سجده نمی کنم.خدا فرمود نه. أُعْبَدَ مِنْ حَیْثُ أُرِیدُ لَا مِنْ حَیْثُ تُرِیدُ از اون راه که من می خواهم بندگی کن نه از اون راهی که خودت می خواهی.من خواستم در مقابل همین آدم خاکی سجده کنی برای همین سجده کنی دستور من همینه.ابراهیم ؟ع؟ هم اون کارش هیچ فایده ای نداشت فقط می خواست بنده ی خدا باشد بر فرض کار من هم هیچ فایده ای ندارد منی که میروم در بیابان منا سنگ میزنم هیچ فایده ای ندارد خب سنگ کن به کجا می خوره؟به آمریکا می خوره به روسیه می خوره با انگلیس می خوره به اون سنگ می خوره خب چه فایده ای دارد؟شما سنگ بزنید میگیم برای اینکه برای همین که خدا فرموده ابراهیم ؟ع؟ که می گفت من که فرزند میکشم نه عقل دستورم میده نه طبع دستورم میده.دستور خداست.خب همین را میگیم.میگیم ما در بیابان منا همان گونه ای که کار ابراهیم ؟ع؟ هیچ فلسفه ای نداشت هیچ سرّ و منفعت بهداشتی اقتصادی سیاسی اجتماعی نداشت هیچی نداشت فقط تعبد محض بود.من هم میخوام متعبد محض باشم اگر هاجر ؟ع؟ دنبال آب میگشت میان کوه صفا و مروه من دنبال رضای خدا میگردم او دنبال آب میگشت که آب پیدا کند من دنبال رضای خدا میگردم فلسفه اش همینه. وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ پس همه ی ما شجره ی منعیه داریم تالوت لشکریانش همین شجره ی منعیه آب بود.شیطان میگفت چه فایده ای دارد؟فایده اش تعبد چون خدا فرموده نخورید نمی خورید.هیچ فایده هم ندارد با اینکه بخوریم قوی هم میشیم باشد ولی او گفته نخورید نمی خوریم.اصحاب سبت که ماهی می گرفتند کنار دریا خود قرآن دارد که تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ ۙ لَا تَأْتِيهِمْ روزهای شنبه ماهی می آمد فراوان غیر شنبه نمی آمد.دستور رسید که شنبه ها ممنوعه ماهی گرفتن.خب چه فایده ای دارد؟خب شنبه ها که ماهی فراوانه.خب چرا نگیریم؟یک شنبه که نیست چرا دنبال ماهی برویم؟شنبه که فراوانه چرا نرویم؟خب همین چراهاست امتحان همینه.شجره ی منعیه همینه.چون خدا گفته است چون خدا دستور داده همین عالی ترین فلسفه ی تعبد و تسلیم در مقابل امر خداست دیگر.شجره ی منعیه اینهاست.حالا هر کسی دارد.بازرگانان تجار در کسب و کارشان شجره ی منعیشان چیه؟یک مشتری ساده لوحی میاد میشه خب تله اش انداخت مثلا.اگر شکارش نکند خوبه.خب چرا؟حالا اومده یه پولداری آمده و ساده لوح هم هست هر چی هم بگن مثلا قبول می کند خب چرا نکند؟خب همین جاست.بله برای او شجره ی منعیه همینه.همان مشتری ساده پر پولی که آمده شجره ی منعیه اش هست.اگر توانست اونجا رعایت عدالت کند انصاف را از دست ندهد خب بله این آدمی ست که يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ چون در حضور ربّش دارد کار می کند دیگه هر کسی دارد منبری مثلا یک شجره ی منعیه دارد.حالا من نمی خواهم بگم مگه لازمه همه بفهمن که شجره ی منعیه هر کسی چی هست.هر کسی کار خودش را بفهمد شجره ی منعیه اش چی هست.مراقب باشد افراد عادی لذائذ غذاهای خوب خوردن لباسهای خوب پوشیدن مرکب های رهوار داشتن شجره ی منعیه است برسد کنار نحر نخورد هنره.آدمی که به جاه نرسیده به مقام نرسیده به منصبی نرسیده دورادور میگه من زاهدم من هیچ اعتنایی ندارم اما وقتی رسید کنار نحر آب زلال صاف،ریاست دارد جاه دارد مقام دارد حالا این جاها اگر بخواد نخورد لَم يَطعَمهُ فَإِنَّهُ بله هر کسی نخورد مگر غرفه ای ما غرفه ای می رسیم بخوریم یا نه.فقط یک مشتی بخوریم کافی است یا نه.یا نه همین که راه باز شد نه دیگه.حالا این باید دومی بیاد سومی بیاد که اگر دنیا هم به فرموده ی قرآن تمام دنیا هم عرضه بشود میگه باز خوبه سَیُغْفَرُ لَنَا نه ما را می آمرزد ما را خیلی عقابمان نمی کند سَیُغْفَرُ لَنَا اگر وَ إِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ  اگر دو مقابل هم بیاد باز هم میگیرم میگه سَیُغْفَرُ لَنَا اینجا شجره ی منعیه همین هاست که اینجا إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُم بِنَهَرٍ کنار نهر رسیده اید حالا ببینید چقدر می خورید فقط یک غرفه می خورید که طبق دستور ما یا خیر کاسه ها سر می کشید خُم ها سر می کشید چه مقداره؟ مُبْتَلِيكُم بِنَهَرٍ خلاصه افراد عادی هم به همین کیفیت به هر جا که برسند منتهی حضرت آدم ابوالبشر ملک لا یَبیا بخاطر اون می خواست برسد از اون خورد ما بخاطر همین مثلا پول و فحشایی و مثلا یه مقدار فرش و خانه و نمی دانم یک مقدار ماشین و همین جا اون که به ملک لا یَبیا میخواست برسه.اما به همین حُطام دنیوی هم قناعت می کنیم.دین را به اینها معاوضه می کنیم و بهشت را هم معاوضه می کنیم به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را می گفت اگر اون ترک شیرازی هم باشه ترک باشه شیرازی هم باشه عجب معجونی هست نمی دونیم

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

خب این جور ها ما فراوان داریم دیگه به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را بهرحال يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ کنار خدا اگر خود را ببینید بله او خواهد فهمید تعظیم حرمت الله حرمتهای خدا را تعظیم کند بزرگ بشمارد و کاری هم کند در نظر مردم هم بزرگ جلوه کند و گاهی از اوقات ما کاری می کنیم که نزد مردم تحقیر میشه علامت ها را همین علامتهایی که در عزاداری می آوریم این علامتی ما نمی فهمیم که این علامت چی هست و اصلا برای چی و عجیب اینکه هر سال چاق تر هم میشه با اینکه جماد رشد نمی کند این از عجائب جمادات رشد نمی کنند هیچ وقتی اما این جماد رشد می کند هی سال به سال قوی تر میشه پهن تر میشه طولانی تر میشه شاخ و برگش زیادتر میشه ما نمی خوایم بگیم خاصیت این چیه؟این چه علامتیه نشانه ی چیه؟نشانه ی خداست مثلا یاد خدا می افکند بعد مثلا جوانهای خام و ناپخته هم که خب غرور جوانی هم دارند دیگه میگیرند میارند روی کمرشون می بندند و میذاره روی کمر او هی خودش را جان می کنه تا اون را به خود برساند خب یعنی چه؟خب این بیچاره مریض میشود غالبا سخت گرفته باشند غالب اینها به قولی بزرگها باید نظر داشته باشند خب جوان است و مغرور است و خوب می خواهد خود را نشان بدهد به این کیفیت آنهایی که بزرگترند میگن خب کارش خوب نیس.چه کاریه چه فایده ای دارد؟که آدم خودش را به این کیفیت هی به زجر بیندازد که این حرکت بزنه جلوی مردم این کار را بکند.خلاصه علامتهای تعظیم باشد یعنی هم ما بزرگ بشماریم هم در نظر دنیا هم بزرگش جلوه بدهیم که اگر دیگران هم نگاه کنند به کار ما بگن کار منطقی ایه.دین ما دین منطقی ایه دینی نیست که عقلا نپسندند همان تعبد در مقابل جمال خدا خودش منطقیه منتهی بفهمند خدا یعنی چه؟اون کس که بفهمد خدا یعنی چه می فهمد تعبد در مقابل جمال مطلق این کاملا عقلائیه اما تعبد باشد یعنی دستور باشد آنچه دستور الهی ست خب خوبه اونی که دستور الهی نیست سلیقه ایه خب نه دیگه اینها سلیقه پرستی هست و رای پرستیه و من اخذ برأیِ هَلَک فرمودند: إِنَّ دِينَ اَللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لاَ يُصَابُ بِالْعُقُولِ دین خدا شرایع خدا هیچ وقتی با عقلهای ناقص ما درست درنمیاد. حَتّى يُسَلِّمَ لَنا ، وإذا سَلَّمَ اون کس که در مقابل ما تسلیم شد سالم می ماند به هلاکت نمی افتد.خدا لطف کرده به ما پیغمبر معصوم فرستاده معصوم از خطا و امام معصوم معین کرده معصوم از خطا این لطف خداست.شما تابع معصوم که باشید هیچ خطا نمی روید.مطمئن باشید که به حقیقت و مقصد عالی می رسید.شما پس  يُسَلِّمَ لَنَا وَ إِذَا سَلَّمَ هر که در مقابل ما تسلیم بشود سالم می ماند اما کسی که به رأی خودش بخواد عمل کند هلاکه دیگه.به هلاکت می افتد.در رابطه این چند جمله خواستم از اول آیه وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ از اون قلبها ریشه گرفته باشد اون شعائری که از قلب ها و ایمان و یقین و تسلیم شدن نشأت گرفته اینها را محترم بشمارد و تعظیم کند چون فردا شب،شب هفتم ماه صفر است و روز هفتم ماه صفر هم روز بنا بر نقلی شاید هم معتبر باشد شاید اعتبارش هم بیشتر باشد از روز 28 صفر روز شهادت امام حسن مجتبی ؟ع؟ روز هفتم صفر بنا بر نقلی که عرض شد که اعتبارش هم شاید در نظر بعضی بیشتر باشد شهادت امام مجتبی ؟ع؟ هم روز ولادت امام کاظم ؟ع؟ حالا ما امشب عرض ادب به آستان اقدس امام کاظم ؟ع؟ می کنیم که فردا شب هم به تناسب همان شب هفتم در خانه ی امام مجتبی ؟ع؟ امام کاظم سلام الله علیه در زمان هارون عباسی خیلی خون دلها داشت خیلی زجر متحمل شد.این مرد هم آمد می خواست دستگیر کند امام ؟ع؟ را ایستاد مقابل ضریح مطهر پیغمبر اکرم گفت یا رسول الله من تصمیمی دارم اول آمده ام از خود شما اجازه بگیرم.من می خواهم فرزندتان موسی بن جعفر را دستگیرش کنم.می خوام زندانیش کنم زیرا او دارد تفریق در میان امت می کند.او می خواهد تفرقه در میان مردم بیفکند ولذا من صلاح در این دیدم برای حفظ وحدت امت او را به زندانش بیفکنم.  [ارید ان احبس موسی بن جعفر](https://hawzah.net/fa/Article/View/97806/%D8%A7%D8%B3%D9%88%D9%87-%D9%87%D8%A7%DB%8C-%D8%A8%D8%B4%D8%B1%DB%8C%D8%AA-%D8%A7%D9%85%D8%A7%D9%85-%DA%A9%D8%A7%D8%B8%D9%85-%D8%B9%D9%84%DB%8C%D9%87-%D8%A7%D9%84%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85-#TextH346257I46779)  من می خواهم حبسش کنم با صدای بلند هم گفت تووحرم که بدونه که این صدا به گوش مردم برسد انعکاسی دارد عکس العملی می شود در میان مردم اعتراضی می شود می خواست این نبض مردم بدست بیاد دیگه.دید خبری نشد ولذا همان ساعت دستور داد آقا را دستگیرش کردند که امام هم در همان ساعت در مسجد مشغول نماز بودند در همان حال امام کاظم ؟ع؟ را مامورین هارون دستگیر کردند و فردا خواستند که بفرستند برای اینکه مردم نفهمند آقا را کجا بردند دو تا فرستادند دو مَحمِل قرار دادند فرستادند.یکی رفت بصره یکی هم بغداد رفت.که مردم نفهمند کجا برده اند ولی امام در آن محملی بود که بسمت بصره بردند امام ؟ع؟ را در بصره تحویل دادند به زندان غریب یکسال بیشتر در همان زندان بصره بودند بعد اون زندان بان که متصدی بود نتوانست تحمل کند و نوشت به هارون که من نمی توانم نگه دارم برای جهاتی یا اگر اجازه بدهید آزاد کنم یا اینکه منتقل کنیم و امام را منتقل کردند از بصره به بغداد در بغداد هم از این زندان به اون زندان می بردند حالا نمی دانیم 7 سال یا 14 سال یا 4 سال مختلف نوشته شده است.بهرحال از این زندان به اون زندان امام کاظم ؟ع؟ را منتقل می کردند تا در زندان آخر که زندان سندی بن شاهک بود.آنجا امام را مسموما از دنیا رحلت فرمود به شهادت رسید و اون روز آخری که جنازه بیرون آمد روی دوش 4 غلام جنازه ای را بیرون آوردند که می گفتند این امام رفضه است هر که می خواهد بیاید و ببیند و بالاخره امام کاظم ؟ع؟ را اون کسی که خواست سیاست هارون را هم حفظ کند دستور دادند تشییع کردند در مقابل قریش مدفون شدند اما در کربلا این مقدار هم نشد کسی هم نیامد بگوید او هم حجت خداست حسین ؟ع؟ نیاوردند حتی تخت پاره ای هم نیاوردند که امام حسین ؟ع؟ را بلکه پناه بر خدا باید برد از اون کار شیطانی که دستور دادند اسب ها را نعل کنند صلی الله علیک یا مولانا یا ابا عبدالله الحسین

پروردگارا به حرمت امام کاظم ؟ع؟ در فرج امام زمان تعجیل بفرما.گناهان ما را بیامرز.توفیق بندگی با خلوص نیت به ما عنایت بفرما.مریض های ما لباس عافیت بپوشان.قرض مقروضین ادا بفرما.حسن عاقبت به همه ی ما عنایت بفرما.رحم الله من قرء فاتحة مع الصلوات